

**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020723**

مقرر: امیر حقیقی

**موضوع**: تعارض روایات در اجناس زکوی و حمل بر تقیه /اجناس زکوی /زکات

**بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.**

# روایت ابوبصیر؛ تقیه در صورت شاکّ بودن سائل

روایتی از ابوبصیر درجلسه گذشته بیان شد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْقُنُوتِ فَقَالَ فِيمَا يُجْهَرُ فِيهِ بِالْقِرَاءَةِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ فِي الْخَمْسِ كُلِّهَا فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ أَبِي إِنَّ أَصْحَابَ أَبِي أَتَوْهُ فَسَأَلُوهُ فَأَخْبَرَهُمْ بِالْحَقِّ ثُمَّ أَتَوْنِي شُكَّاكاً فَأَفْتَيْتُهُمْ بِالتَّقِيَّةِ»[[1]](#footnote-1).

این سال مطرح شد که چه ارتباطی بین شاکّ بودن و فتوای بر تقیّه است؟ روایت دیگری از ابوبصیر نظیر روایت بالا وارد شده است:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَتَى أُصَلِّي رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ قَالَ فَقَالَ لِي بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ ع أَمَرَنِي أَنْ أُصَلِّيَهُمَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الشِّيعَةَ أَتَوْا أَبِي مُسْتَرْشِدِينَ فَأَفْتَاهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ وَ أَتَوْنِي شُكَّاكاً فَأَفْتَيْتُهُمْ بِالتَّقِيَّةِ»[[2]](#footnote-2).

به نظر می‌رسد که مراد از «شکّاکا» آن است که متزلزل هستند. نتیجه تزلزل آن است که این روایت را منتشر می‌کنند. مسترشدین در این روایت به این معنی است که طالب حقّ هستند. روایت دیگری در رجال کشی وارد شده است:

«حَدَّثَنِي حَمْدَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ، قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ سَلَّامِ بْنِ سَعِيدٍ الْجُمَحِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا أَسْلَمُ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) جَالِساً مُسْنَداً ظَهْرِي إِلَى زَمْزَمَ، فَمَرَّ عَلَيْنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَ هُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا أَسْلَمُ أَ تَعْرِفُ هَذَا الشَّابَّ قُلْتُ نَعَمْ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ وَ يُقْتَلُ فِي حَالِ مَضِيعَةٍ، ثُمَّ قَالَ يَا أَسْلَمُ لَا تُحَدِّثْ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحَداً فَإِنَّهُ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ! قَالَ فَحَدَّثْتُ بِهِ مَعْرُوفَ بْنَ خَرَّبُوذَ وَ أَخَذْتُ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا أُخِذَ عَلَيَّ، قَالَ وَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً أَرْبَعَةٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَسَأَلَهُ مَعْرُوفٌ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ الَّذِي حَدَّثَنِيهِ فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ، قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَى أَسْلَمَ، فَقَالَ لَهُ أَسْلَمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَخَذْتُ عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي أَخَذْتَهُ عَلَيَّ، قَالَ، فَقَالَ‏ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) لَوْ كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ لَنَا شِيعَةً لَكَانَ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهِمْ لَنَا شُكَّاكاً وَ الرُّبُعُ الْآخَرُ أَحْمَقُ»[[3]](#footnote-3).

شکّاک به معنی متزلزلی است که در اعتقاد و رفتارش محکم نیست که یکی از نتایجش آن است که به راحتی، اسراری که نباید فاش شود را هویدا می‌سازد. از عمّار ساباطی نیز نظیر این روایت نقل شده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْبَرْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أَحَداً؟ قُلْتُ: لَا إِلَّا سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ. قَالَ: أَحْسَنْتَ، أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ الشَّاعِرِ: فَلَا يَعْدُوَنْ سِرِّي وَ سِرُّكَ ثَالِثاً أَلَا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ اثْنَيْنِ شَائِعٌ‏»[[4]](#footnote-4).

روایت دیگری است که ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند، که حضرت به او می‌فرماید: آیا روایتی بوده که من برای تو نقل کنم و تو برای شخص دیگری نقل نکنی؟ در پاسخ می‌گوید: خیر.

این روایات، بیانگر تفاوت بین ابی‌بصیر و جابر جعفی است. از جابر بن یزید جعفی، روایتی در رجال کشی نقل شده است:

«جِبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ (ع) بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَداً قَطُّ وَ لَا أُحَدِّثْ بِهَا أَحَداً أَبَداً، قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وِقْراً عَظِيماً بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمُ الَّذِي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَداً، فَرُبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ! قَالَ يَا جَابِرُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاخْرُجْ إِلَى الْجَبَّانِ فَاحْفِرْ حَفِيرَةً وَ دَلِّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا»[[5]](#footnote-5).

## تفاوت اصحاب امام صادق با اصحاب امام باقر علیهما السلام

**سؤال**: وقتی اصحاب ائمّه، این‌گونه رفتار می‌کردند، چرا در روایت ابوبصیر، حضرت فرمود که پدرم تقیه نمی‌کرد ولی من تقیّه می‌کنم. از آن جهت که در مورد همه ائمّه، بحث شکّاک بودن اصحاب، مطرح بوده است، نباید فرقی بین آنها باشد.

**پاسخ**: در روایات وارد شده است که امام صادق علیه السلام، اصحاب پدرشان را بر اصحاب خود ترجیح می‌دهد. در روایتی از امام صادق علیه السلام به این مضمون وارد شده است که اصحاب پدرم بهتر از اصحاب من بودند. برخی از اصحاب ایشان عرض کردند که ما از اصحاب پدرتان هم بودیم و از اصحاب شما هم هستیم. حضرت فرمود: شما در آن زمان، بهتر از این زمان بودید.

در زمان امام باقر علیه السلام، روابط پنهانی، شدیدتر بوده، و اصحاب، عادت به مخفی‌کاری داشتند. در زمان امام صادق علیه السلام، ارتباطات امامیه با عامّه بیشتر شده، و مناظراتی بین آنها واقع شده است؛ به طوری که پنهان‌کردن اسرار و رازداری مشکل‌تر شده است. به خصوص آنکه گاهی در مناظرات، وقتی علمای شیعه قادر به پاسخ نبودند، مجبور می‌شدند که بعضی از اسرار را فاش نمایند.

## مشکل‌ساز بودن مناظرات علمای شیعه در عصر ائمّه و هویدا گشتن اسرار شیعه در این مناظرات

این مناظرات، در برخی موارد مشکل‌ساز بوده است. در این مورد، مناظره هشام بن حکم با یحیی بن خالد برمکی که در نهایت به مرگ هشام منجر شد، قابل توجه است. اجمال داستان آن است که یحیی بن خالد، از هشام، کینه به دل گرفته بود. ازین رو، حیله‌ای به کار برد که مناظره‌‌ای برپا کند و هشام را نزد خلیفه تنزیل دهد. هشام، هارون را امام مفترض الطاعة نمی‌دانست. هارون هم از عقیده هشام با خبر نبود و به شخصیّت هشام متمایل بود. یحیی بن خالد، به گونه‌ای مناظره را ترتیب داد که خلیفه، از اعتقاد هشام باخبر شود. تفصیل ماجرا در رجال کشی ذکر شده است[[6]](#footnote-6). حاصل آنکه این مناظرات گاهی باعث می‌شد اصحاب، مطالبی نقل کنند که هم برای خودشان خطرناک بوده و هم جان امام علیه السلام را به خطر می‌انداخته است.

## رازداری نواب اربعه

یکی از مهم‌ترین اوصافی که در نواب اربعه وجود داشت است، شدّت رازداری است. از جهت علمی شاید دیگران از آنها بالاتر بوده‌اند. به عنوان مثال، حسین بن روح، از افراد برجسته طایفه نوبختی نبوده و در این طایفه، علمایی وجود داشت که از او بالاتر بوده‌اند. با این حال، حسین بن روح به عنوان نائب حضرت، انتخاب شده‌ است. یکی از افراد طایفه نوبختی که از حسین بن روح جایگاه بالاتری داشته است، وقتی مورد سوال قرار می‌گیرد که چرا تو نائب امام زمان (عج) نشدی؟ پاسخ می‌دهد که مولای من، خود داناتر است. آنچه من می‌دانم آن است که من متکلّم و اهل مناظره هستم، و این احتمال می‌رود که در مناظره، برای اثبات حقّانیّة مذهب، اگر مجبور شوم محل اقامت امام زمان (عج) را هویدا سازم، ولی حسین بن روح تحت هیچ شرایطی، حتّی اگر محل اختفای حضرت در زیر زمین، در زیر پای او باشد، محل حضرت را افشا نمی‌کند، و پایش را بلند نمی‌کند تا جایگاه حضرت را به مردم نشان دهد.

**سوال**: مناظرات فقط در موضوعات کلامی رخ داده است.

**پاسخ**: مناظرات، فقط در موضوعات کلامی نیست؛ بلکه در موضوعات فقهی نیز مناظرات بین مذاهب واقع می‌شده است. حتّی مناظرات فقهی هم در مواردی، رنگ کلامی به خود می‌گرفته؛ که آیا مثلا فقه مربوط به مذهب امامیّة به حقّ است یا فقه حنفی. یعنی در حدّ کلان، رنگ کلامی پیدا می‌کند.

# روایت معاذ بن مسلم نحوی

این روایت در رجال کشی وارد شده است:

«حَدَّثَنِي حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمُ ابْنَا نُصَيْرٍ، قَالا حَدَّثَنَا يَعْقُوب‏ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُعَاذٍ، عَنْ أَبِيهِ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ النَّحْوِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ لِي: بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقْعُدُ فِي الْجَامِعِ فَتُفْتِي النَّاسَ! قَالَ، قُلْتُ: نَعَمْ وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ، إِنِّي أَقْعُدُ فِي الْمَسْجِدِ فَيَجِي‏ءُ الرَّجُلُ يَسْأَلُنِي عَنِ الشَّيْ‏ءِ فَإِذَا عَرَفْتُهُ بِالْخِلَافِ لَكُمْ أَخْبَرْتُهُ بِمَا يَفْعَلُونَ، وَ يَجِي‏ءُ الرَّجُلُ أَعْرِفُهُ بِحُبِّكُمْ أَوْ مَوَدَّتِكُمْ فَأُخْبِرُهُ بِمَا جَاءَ عَنْكُمْ وَ يَجِي‏ءُ الرَّجُلُ لَا أَعْرِفُهُ وَ لَا أَدْرِي مَنْ هُوَ فَأَقُولُ جَاءَ عَنْ فُلَانٍ كَذَا وَ جَاءَ عَنْ فُلَانٍ كَذَا فَأُدْخِلُ قَوْلَكُمْ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ، قَالَ، فَقَالَ لِي: اصْنَعْ كَذَا فَإِنِّي كَذَا أَصْنَعُ»[[7]](#footnote-7).

در تهذیب نیز این روایت به طور خلاصه وارد شده است. البته جمله آخر که حضرت فرمود:«فإنّی کذا أصنع» در نقل تهذیب ذکر نشده است:

«عَنْهُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مُعَاذٍ الْهَرَّاءِ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يُسَمِّيهِ النَّحْوِيَّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي أَجْلِسُ فِي الْمَسْجِدِ فَيَأْتِينِي الرَّجُلُ فَإِذَا عَرَفْتُ أَنَّهُ يُخَالِفُكُمْ أَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ غَيْرِكُمْ وَ إِذَا كَانَ مِمَّنْ لَا أَدْرِي أَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِكُمْ وَ قَوْلِ غَيْرِكُمْ فَيَخْتَارُ لِنَفْسِهِ وَ إِذَا كَانَ مِمَّنْ يَقُولُ بِقَوْلِكُمْ أَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِكُمْ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ هَكَذَا فَاصْنَعْ»[[8]](#footnote-8).

در جلسه گذشته، بیان شد که از این روایت استفاده نمی‌شود منشا این رفتار، لزوما تقیه باشد. بلکه سائلی که سوال می‌پرسد اگر از عامه باشد، سوال او همراه با یک قید مقدّر است که «أفتِنی علی مذهبی»؛ نتیجه آنکه روشن نیست که این روایت به بحث تقیه مربوط باشد.

## قرینیّت روایت أبان، بر تفسیر روایت معاذ نحوی

روایت دیگری با این مضمون از ابان بن تغلب نقل شده است، که ممکن است توهّم شود به تقیه مربوط است:

«حَمْدَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنِّي أَقْعُدُ فِي الْمَسْجِدِ فَيَجِي‏ءُ النَّاسُ فَيَسْأَلُونِّي، فَإِنْ لَمْ أُجِبْهُمْ لَمْ يَقْبَلُوا مِنِّي وَ أَكْرَهُ أَنْ أُجِيبَهُمْ بِقَوْلِكُمْ وَ مَا جَاءَ عَنْكُمْ! فَقَالَ لِيَ: انْظُرْ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ قَوْلِهِمْ فَأَخْبِرْهُمْ بِذَلِكَ»[[9]](#footnote-9).

ممکن است تعبیر «أَكْرَهُ أَنْ أُجِيبَهُمْ بِقَوْلِكُمْ» نشانگر تقیه باشد. دو پاسخ به این اشکال، شایان ذکر است:

**پاسخ اول:** آن است که در این روایت، وارد نشده است که امام علیه السلام نیز این‌گونه رفتار می‌نمود.

**پاسخ دوم:** دو مساله نباید با هم خلط شود:

**مساله اول:** اظهار خلاف واقع است. اینکه گاهی، اصحاب در مقام پاسخ به سوالات عامّه، بر طبق مذهب ایشان پاسخ گفته‌اند، اظهار خلاف واقع است که شبهه دروغ و اغراء به جهل دارد. در این مورد، راوی از امام، سوال می‌پرسد این اظهار خلاف واقع، مانعی ندارد؟ پاسخ آن است که این عمل، اظهار خلاف واقع نیست؛ چرا که او از فتوای مرجع تقلید خود سوال پرسیده و راوی هم بنابر همان مذهب، پاسخ داده است.

**مساله دوم:** کتمان قول امام است. این کتمان ممکن است ناشی از تقیه باشد.

#### تفاوت روایت معاذ نحوی و روایت أبان

در روایت معاذ بن مسلم، در فرضی که سائل، مشکوک الحال است، قول امام علیه السلام کتمان نمی‌شود؛ بلکه در بین اقوال، به عنوان یک قول مطرح می‌شود. از این جهت، روایت معاذ بن مسلم با روایت ابان متفاوت است. در روایت ابان آمده است که من قول امام را نقل نمی‌کنم. و گویا از روایت استفاده می‌شود که حتّی در فرض شکّ هم قول امام را نقل نمی‌کند. این که نوع مردم از عامه هستند، خود، اماره‌ای بر عامّی بودن فرد مشکوک است. امام علیه السلام نیز این اماره را معتبر شمرده است؛ پس قسم مشکوک نیز، داخل در قسم مخالف می‌شود.

ولی در روایت معاذ بن مسلم در فرض شکّ هم به نوعی واقع، اظهار می‌شود و قول امام به عنوان یکی از اقوال مطرح می‌گردد. ولی روایت ابان در این فضا نیست بلکه از اساس قول امام مطرح نمی‌شود.

نتیجه آنکه روایت أبان، نمی‌تواند قرینه بر فهم روایت معاذ نحوی باشد؛ چرا که دو روایت در دو موقف متفاوت صادر شده است. روایت معاذ نحوی، تنها دال بر اظهار خلاف واقع است. و این اظهار خلاف واقع، ناشی از تقیه نیست؛ بلکه از باب پاسخ به سوال سائل به طبق مذهب او است. ولی از روایت ابان ممکن است، امر تقیه استفاده شود. البته در روایت ابان هم نهایت امری که استفاده می‌شود آن است که در کتمان قول امام علیه السلام، تقیه رخ می‌داده است؛ نه آنکه در اظهار قول خلاف واقع، تقیه صورت گیرد.

#### جایگاه بسیار برجسته أبان

در روایتی که نقل شد، ابان بیان می‌کند: من نه می‌توانم در پاسخ به سوال، سکوت کنم و نه می‌توانم قول شما را اظهار نمایم. اینکه گفته است، نمی‌توانم سکوت کنم، از آن جهت است که ابان، شخصیّت بسیار برجسته‌ای است و آنها می‌دانستند که او، پاسخ سوال را می‌داند. جایگاه ابان، بسیار بلند بوده است. نجاشی در مورد او نقل کرده است:

«و كان أبان إذا قدم المدينة تقوضت إليه الحَلَق، و اُخلِيت له سارية النبي صلى الله عليه و آله»[[10]](#footnote-10).

یعنی وقتی وارد مسجد مدینه می‌شد، همه حلقه‌های درسی تعطیل می‌شد و به او تفویض می‌شد و ستون پیامبر را برای او خالی می‌کردند تا به حلقه درسی او تبدیل شود. چنین شخصیّتی با معاذ بن مسلم قابل مقایسه نیست. معاذ می‌توانسته است در پاسخ سوال، بگوید که نمی‌دانم، ولی ابان قادر به اظهار جهل نبوده است و خود گفته است که اگر بگویم می‌دانم از من قبول نمی‌کنند. حضرت بیان می‌فرماید که تو مجبوری به سوال پاسخ بگویی.

بر فرض آنکه این دو روایت مثل هم باشد، نهایت امری که استفاده می‌شود آن است که در کتمان قول ائمه تقیه رخ می‌داده است ولی در اظهار قول مخالفین، بحث تقیه نیست بلکه از آن جهت است که آنچه اظهار شده، خلاف واقع نیست؛ چرا که سائلی که سنّی است، پاسخ ابوحنیفه را می‌خواهد.

#### تشیّع أبان

سوال: اینکه ابان تعبیر به «أکره» نموده از آن جهت است که ابا داشته است از آنکه دیگران از امامی بودن او اطّلاع یابند. سوالی که پیش می‌آید آن است که با آن جلالت، چگونه ممکن است مذهبش مخفی باشد و امامی بودنش روشن نباشد؟

پاسخ: امامی بودن، دارای مراتبی است. ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان آورد است که ابان با وجود آنکه شیعه‌‌مذهب است، قول او معتبر است. او بیان کرده است که بدعت بر دوگونه است. بدعت صغری و بدعت کبری. ابان دارای بدعت صغری است. گرایشات ابان به تشیّع برای عموم مردم روشن بوده ولی تبرّی او از شیخین برای مردم واضح نیست، و مراد از بدعت کبری، تبرّی از شیخین است. حکایت زیر که نجاشی در مورد ابان نقل کرده، قابل توجه است:

«عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: كنا في مجلس أبان بن تغلب فجاء [ه‏] شاب فقال: يا أبا سعيد، أخبرني، كم شهد مع علیّ بن أبي طالب عليه السلام من أصحاب النبي صلى الله عليه و آله؟ قال: فقال له أبان: كأنّك تريد أن تعرف فضل علیّ بمن تبعه من أصحاب رسول الله. قال: فقال الرجل: هو ذاك، فقال: و الله ما عرفنا فضلهم إلّا باتّباعهم إياه ........ قال: فقال أبان له: يا أبا البلاد تدري مَن الشيعة؟ الشيعة الذين إذا اختلف الناس عن رسول الله صلى الله عليه و آله، أخذوا بقول علیّ عليه السلام، و إذا اختلف الناس عن علیّ أخذوا بقول جعفر بن محمّد عليه السلام»[[11]](#footnote-11).

این نقل نشان می‌دهد که ابان، خود را پیرو امام صادق علیه السلام معرّفی می‌کرده ولی به حدّی نبوده است که حسّاسیّت‌زا باشد؛ به طوری که مشکل‌آفرین باشد.

# موافقت روایت با فتوای برخی از عامه

بحث در آن بود که موافقت و مخالفت روایت با فتوای عامه، نسبت به فقط یک یا دو فقیه از عامه هم تاثیرگذار است یا خیر.

## مراد از لفظ عامه

در اینکه مراد از عامه، عموم مردم است؛ نه آنکه گروه خاصی مراد باشد، بحثی نیست. کتاب آقای صفری که در مورد تقیه تالیف شده است، از جهت تتبّع، قوی است ولی از جهت تحلیل مسائل، ضعیف است. ایشان یک بحثی که مطرح نموده‌اند آن است که مراد از «العامّة» در روایات چیست. ایشان بیان کرده است که «ال» در «العامّة» برای جنس است؛ بنابرین شامل یک نفر و دو نفر هم می‌شود. این کلام صحیح نیست. لفظ «عامّة»، اسمی برای کلّ مجموعه اهل سنّت است. به عنوان مثال، در لفظ «البیع»، اگر «ال» برای جنس باشد، شامل یک بیع و دو بیع هم می‌شود، ولی لفظ «العامه» متفاوت است. این لفظ، نامی برای یک مجموعه است. اگر شخصی با این مجموعه مخالف باشد، «بعض العامّة» بر آن اطلاق می‌شود. رابطه افراد با «عامه»، رابطه فرد و کلّ است؛ نه رابطه فرد و کلّی.

نتیجه آنکه روشن است که مراد از عامّه، عموم مردم است، و بر شخص یا گروهی خاص، لفظ «العامّه» اطلاق نمی‌گردد. آنچه جای بحث و تامّل دارد، آن است که لفظ «عامة» به معنی جمیع مسلمین است یا خصوص مسلمانانی که مخاطبِ روایت، با آنها روبرو است. به عنوان مثال، وقتی زراة از امام سوال می‌پرسد، مراد از عامه، ممکن است فقهایی باشند که در شهر زرارة هستند و ممکن است جمیع مسلمانان اراده شده باشند.

لفظ عامه به هر دوی این معانی می‌تواند اطلاق شود. اطلاق این لفظ بر معنای اول که واضح است، اطلاق آن بر معنای دوم نیز عرفا صحیح است. به عنوان مثال، وقتی شخصی به دیگری بگوید که به خویشاوندان، احترام بگذار، اینطور فهمیده می‌شود که به خویشاوندان خودش احترام بگذارد. لفظ عامه هم می‌تواند این‌گونه باشد. یعنی عامه‌ای که شما با آن روبرو هستید. در این صورت و بنابر این معنی، اگر در یک شهر، فتوای یک فقیه خاص نافذ است، مخالفت با آن یک فقیه هم می‌تواند تاثیرگذار باشد؛ چرا که آن یک فتوا، فتوای عمومی شهر است.

## تعداد روایات دال بر اعتبار مخالفت عامّه

تعداد روایاتی که موافقت و مخالفت عامه در آنها به عنوان مرجّح بیان شده است، فراوان است. از این دسته، فقط دو روایت از جهت سند، قابل اعتماد است. یکی مقبوله عمر بن حنظله و دیگری روایت عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله است که از رساله قطب راوندی نقل شده است. محور بحث ما بر این دو روایت است. مفاد این دو روایت، متفاوت است. در روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله آمده است:

«سَعِيدُ بْنُ هِبَةِ اللَّهِ الرَّاوَنْدِيُّ فِي رِسَالَتِهِ الَّتِي أَلَّفَهَا فِي أَحْوَالِ أَحَادِيثِ أَصْحَابِنَا وَ إِثْبَاتِ صِحَّتِهَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ أَبِي الْبَرَكَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ بَابَوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عن سعيد بن هبة اللّه الراونديّ، عن الصادق عليه السلام قال: إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فاعرضوهما على كتاب اللّه فما وافق كتاب اللّه فخذوه، و ما خالف كتاب اللّه فردوه، فان لم تجدوهما في كتاب اللّه فاعرضوهما على أخبار العامّة، فما وافق أخبارهم فذروه و ما خالف أخبارهم فخذوه»[[12]](#footnote-12).

در این روایت، به مخالفت با «اخبار» تعبیر شده است، ولی در مقبوله چنین تعبیری وجود ندارد. در مقبوله عمر بن حنظله آمده است:

«..قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ رَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمْيَلُ حُكَّامُهُمْ وَ قُضَاتُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخَر..»[[13]](#footnote-13).

دو نکته در این روایت قابل توجه است:

**نکته اول:** آنکه در این روایت دو مرجّح ذکر شده است. یکی موافقت با عامه و دیگری، موافقت با حکّام و قضات.

**نکته دوم:** آنکه، در این روایت، تعبیر به موافقت با عامه شده ولی اسمی از اخبار عامه نیامده است. وجه این تعبیر و جمع این روایت با روایت قبل، جای تامّل دارد. روایات دیگری نیز در این بحث وجود دارد که هر چند از جهت سند، صحیح نیست ولی برای فهم دو روایت معتبر، سودمند است. یکی از آنها، روایت محمد بن عبدالله است. ما بحث از سند این روایت را در درس اصول، به تفصیل مطرح نموده‌ایم، و بیان کردیم که سند آن قابل تصحیح نیست. در جلسه آینده بحث را در این مورد ادامه می‌دهیم.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص339.](http://lib.eshia.ir/11005/3/339/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص135.](http://lib.eshia.ir/10083/2/135/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج1، ص204.](http://lib.eshia.ir/14015/1/204/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص224.](http://lib.eshia.ir/11005/2/224/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج2، ص442.](http://lib.eshia.ir/14015/2/442/%D9%81%D8%AF%D8%A7%DA%A9) [↑](#footnote-ref-5)
6. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 258. [↑](#footnote-ref-6)
7. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 253 [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص225.](http://lib.eshia.ir/10083/6/225/) [↑](#footnote-ref-8)
9. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 330. [↑](#footnote-ref-9)
10. رجال النجاشي، ص: 1۱. [↑](#footnote-ref-10)
11. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص12.](http://lib.eshia.ir/14028/1/12/) [↑](#footnote-ref-11)
12. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج27، ص118، أبواب ، باب، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/27/118/) [↑](#footnote-ref-12)
13. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص68.](http://lib.eshia.ir/11005/1/68/) [↑](#footnote-ref-13)